

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

عرض شد که مقتضای عمومات و اطلاقات، مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، ۲۷۵) یا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱) این است که بیع فضولی ولو مسبوق به منع مالک و اصیل باشد این مشمول این ادله‌ی عمومات و اطلاقات هست. پس بنابراین از ناحیه‌ی اطلاقات و عمومات می‌توانیم بگوییم که بیع فضولی ولو مالک قبلاً منع کرده باشد نهی کرده باشد ولی بعد اجازه کند تنفیذ کند این صحیح است.

و اما ادله‌ی خاصه، آیا مقتضای آن‌ها هم صحت است أم لا؟ ادله‌ی خاصه، ادله‌ی فراوانی بود، روایات زیادی بود که قبلاً محل کلام قرار گرفت، شاید بیش از پانزده روایت شاید. آن روایات بخش اکثر آن‌ها نمی‌توان به آن‌ها استناد کرد چون عده‌ای از آن‌ها ضعف سند داشتند، عده‌ای ضعف دلالت داشتند که اصلاً مربوط به بیع فضولی نبودند و بعضی از آن‌ها هم ولو مربوط به بیع فضولی بودند اما این صورت را که مسبوق به نهی باشد خارج از مورد آن روایات هست. مثلاً مثل روایت عروه‌ی بارقی که در آن‌جا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پولی را در اختیار عروه‌ی بارقی بحسب آن نقل گذاشتند که برو برای ما مثلاً گوسفندی بخر. این رفت گوسفند خرید و آن را فروخت و به دو برابر و با آن باز یک گوسفند خرید بعد یک گوسفند برای آقا آورد و آن پول را هم آورد. خب خیلی عالی. که در این‌جا خب بیع او فضولی بوده چون حضرت فرمودند که با این پول برو گوسفند بخر. این رفته آن گوسفندی را که خریده فروخته به دو برابر، بعد وقتی که به دو برابر فروخت باز با یکی رفت یک گوسفند جدیدی خرید. آن نصف دیگر را هم که عین پول قبل بود آورد برای پیامبر. هم گوسفند را آورد و هم پول را برگرداند. خب این معامله‌ی دوم او حتماً فضولی بوده. اما این روایت در روایت عروه‌ی بارقی حضرت منع نکرده بودند. پس ولو این روایت مربوط به باب فضولی هست؛ اما شامل مسئله‌ی ما نمی‌شود.

پس بنابراین اکثر آن ادله‌ی خاصه‌ی ماضیه مربوط به بحث ما نمی‌شود یا استناد به آن درست نیست إمّا به ضعف سند أو لضعف الدلالة در حتی آن‌جا. و إمّا بر این‌که مسئله‌ی ما را شامل نمی‌شود. ولی از بین آن‌ها سه دلیل هست که یُمكن أن یُستدل بحال المقام و عده‌ای از اعلام و بزرگان به آن‌ها استدلال فرمودند. یکی از آن‌ها، اولین دلیل از آن ادله‌ی ماضیه که می‌توان برای مقام به آن استدلال کرد صحیحیه‌ی محمد بن قیس هست. «عن

ابی جعفر علیه السلام» این روایات را سابقاً مفصلاً خواندیم بحث‌های آن‌ها انجام شده سنداً و دلالتاً، این‌جا فقط به مقداری که مربوط به مقام هست دیگر بحث می‌کنیم. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَلِيدَةٍ بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا وَ أَبُوهُ غَائِبٌ» شخصی ولیده‌ای داشته، یک فرزندی داشته که از مثلاً امه‌ای که داشته برای او فرزندی پیدا شده بوده «بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا» پسر این شخص در حالی که پدر غائب بود و مسافرت رفته بود این ولیده را فروخت. «بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا وَ أَبُوهُ غَائِبٌ فَاشْتَرَاهَا رَجُلٌ» یک مردی آمد این ولیده را از این فرزند سید این ولیده خرید. «فَوَلَدَتْ مِنْهُ غُلَامًا» خب این مشتری هم از این ولیده یک غلامی را خدای متعال به او داد، فرزند پسری را خدای متعال نصیب‌شان کرد «ثُمَّ قَدِمَ سَيِّدُهَا الْأَوَّلُ» حالا این ولیده دو تا سید دارد. یک سید اول که مالک او بوده و یک سید ثانی که مشتری باشد که آمده و این را خریده. «ثُمَّ قَدِمَ سَيِّدُهَا الْأَوَّلُ» دید این پسرش برداشته این ولیده را فروخته، «فَخَاصَمَ سَيِّدُهَا الْآخَرَ» این سید اول مخاصمه کرد با سید اخیر، یعنی به دادگاه مراجعه کرد، به قاضی مراجعه کرد «فَقَالَ هَذِهِ وَلِيدَتِي بَاعَهَا ابْنِي بَغَيْرِ إِذْنِي» خب البته این دادگاهی هم که مراجعه کرده خدمت امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه بوده. «فَقَالَ» حضرت بحسب این نقل فرمود «خُذْ وَلِيدَتَكَ وَ ابْنَهَا» حضرت فرمود هم آن ولیده‌ی خودت را و هم آن غلامی را که در اثر این فروش برای او پیدا شده است این سید اخیر، هر دو را بگیر. «فَنَاشَدَهُ الْمُشْتَرِي» مشتری آمد قسم داد گفت بابا این بچه‌ی من هست. حالا ولیده را می‌گیرد این بچه‌ی من هست. «فَقَالَ خُذْ ابْنَهُ» حضرت در این‌جا یک راهکاری نشان دادند گفتند خب تو هم آن بچه‌ی این سید اول را که همان فروشنده‌ی این ولیده به تو باشد تو هم آن را بگیر. «خُذْ ابْنَهُ يَعْنِي الَّذِي بَاعَ الْوَلِيدَةَ حَتَّى يُنْفِذَ لَكَ مَا بَاعَكَ» این‌ها را بگیر تا این‌که آن سید اول مجبور بشود این معامله‌ی فضولی را تنفیذ بکند. خب روایت ادامه دارد دیگر «فَلَمَّا أَخَذَ الْبَيْعُ...» آن وقت چی شد؟ بالاخره تا همین‌جا. که امام علیه السلام ابتداءً که حالا قبلاً بحث شد که چه جور حضرت فرموده است که هم ولیده را بگیر و هم ابن را بگیر. ابن به چه ملاحظه؟ توجیه آن چی هست؟ آیا از باب ولایت خود حضرت فرمودند این کار را بکن یک راهکاری خواستند نشان بدهند؟ یا این‌که نه حکم شرعی این است؟ که در صورتی که امه ازدواج کرده باشد و این ازدواج هم خیال می‌کرده... زنا نبوده خیال می‌کرده که صحیح است آن مشتری هم خیال می‌کرده که صحیح است. حکم شرعی آن این است که این ولیده و آن فرزند می‌شود مال مالک اول، و آن سید اول، منتها آن مالک دوم یعنی پدر آن ولیده می‌تواند بیاید قیمتش را بپردازد به مالک اول و فرزندش را بگیرد و ببرد. ولی حکم اول آن این است که چون این کائنات امه هست خود این امه که مال مالک اول است. این بچه هم که کائنات امه آن هست این ابتداءً در اختیار مالک اول قرار می‌گیرد. بعد والد آن فرزند می‌تواند بیاید قیمتش را به آن بپردازد فرزند را برای خودش اخذ بکند فلذا از نظر بحث مباحث اِماء و عبید و مطالب آن‌جا این قابل توجیه هست.

خب حالا در این جا استدلال به این روایت شریفه به این است که شیخ این جور استدلال فرموده، فرموده امام علیه السلام این جا استفسار؟؟ نکردند، از این سید اول سؤال نکردند که تو که داری می‌گویی بدون اذن من فروخته است هذه ولیدتی باعها ابنی بغیر اذنی، آیا تو نهی هم کرده بودی یا نهی نکرده بودی؟ امام سؤال نکرده همین آمد گفت که بدون اذن من فروخته. خب بدون اذن او فروختن دو صورت تصویر دارد. یکی این که فقط اذن نداده بوده، یکی این که نه نهی هم کرده بوده. امام سؤال فرمودند بلکه بدون استفصال؟؟ فرمودند که بچه‌ی او را بگیر تا این که این مجبور بشود بعد هم فرمودند تو بچه‌اش را برو بگیر تا این مجبور بشود که آن بیع تو را تنفیذ بکند. پس معلوم می‌شود تنفیذ بیع فضولی مطلقاً چه مسبوق به نهی باشد و چه مسبوق به نهی نباشد درست است. و الا امام باید سؤال می‌کردند که خب کدام صورت است؟ معلوم می‌شود که چه آن صورت، چه آن صورت جواب آن یکی است. جواب آن این است که نافذ است، می‌شود.

پس بنابراین این روایت به ترک استفصال؟؟ دلالت می‌کند بر صحت بیع فضولی‌ای که مسبوق به نهی باشد. و خب می‌دانید که ترک استفصال مال کجاست؟ مال جایی است که سائل سؤالی را مطرح می‌کند که صوری برای آن سؤال متصور است. این جا اگر حکم صور متصوره با هم فرق می‌کند مجیب باید سؤال کند. مثلاً کسی الان از شما می‌آید سؤال می‌کند می‌گوید آقا من مثلاً از اصفهان آمدم قم، نماز من قصر هست یا تمام است؟ خب می‌گوید آقا قصد ده روز کردی؟ چند روز می‌خواهی بمانی؟ باید سؤال کنی دیگر. چون اگر قصد ده روز کرده جوابش یک چیز است. قصد ده روز نکرده جوابش یک چیز است. اگر کثیر السفر هست جواب آن یک چیز است. اگر کثیر السفر نیست مثلاً ... خب شما وقتی که این سؤال را می‌کند احتمال صوری می‌دهید. خب باید سؤال بکنید جواب بدهید. همین جوری بگویید که آقا نماز شما قصر است یا تمام است این درست نیست. پس اگر امام استفصال فرمود که البته امام هم روشن است که در این موارد به علم غیب خودشان عمل نمی‌کنند. به همان ظواهر امور و این‌ها عمل می‌کنند. پس معلوم می‌شود که حکم دو صورت یکی بوده. چه آن صورت و چه این صورت. خب این استدلال به این روایت هست. شیخ اعظم قدس سره در مکاسب، در بیع به این روایت استدلال فرمودند به همین بیان که ترک استفصال یدلّ علی العموم.

غیر واحدی از محققین منهم السید الامام قدس سره، منهم السید الخوئی قدس سره و مرحوم سید یزدی در حاشیه‌ی مبارکه به این استدلال اشکال کردند. اشکال این بزرگان این است که فرمودند خب ترک استفصال موضوع آن کجاست؟ جایی است که سؤال سائل محتمل الوجوه باشد. ظهور در یک حالت خاص نداشته باشد. اما اگر سؤال سائل ظهور در یک حالت خاص دارد دیگر این جا استفصال معنا ندارد. مثلاً همین مثالی که زدیم اگر این سائل از شما آمد گفت آقا من از اصفهان آمدم و می‌خواهم بروم تهران فردا، خب این دیگر جای سؤال نیست که آقا ده روز می‌خواهی بمانی یا نه؟ خود سؤال ظاهرش این است که ده روز نمی‌ماند دیگر. این جا هم

فرمودند که این چنین است وقتی که این سید اول می آید خدمت امیر المؤمنین سلام الله علیه، طرح دعوا را این جوری کرده گفته است که هذه ولیدتی باعها ابنی به غیر اذنی، یعنی از من اذن نگرفته، نه این که من نهی کردم. ظاهر این، این است که فقط همین عدم الاذن هست. نه این که نهی کرده است به غیر اذن است. و الا به قول شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب اگر نهی کرده بود مناسب این بود که آن را بگوید می گوید آقا من به او گفته بودم که نفروش. آن رفته فروخته. این مناسب است که این جا گفته بشود یا بگوید بدون اذن من فروخته؟ اگر نهی کرده لازم می نهی این است که اذن نیست. خب این مطلب اصلی را مناسب این است که بگوید. بگوید آقا نهی کرده بودم او را، گفته بودم نفروش. نه این که بیاید بگوید بدون اذن من.

فلذا حضرت امام، محقق خوئی و این بزرگان، محقق تبریزی حرفشان این است که این کلام سید اول ظاهرش این است که نهی ای در کار نبوده و فقط اشکالش این بوده که این از من نیامده پیرسد. از من اذن نگرفته. نه این که من نهی کرده بودم قبلاً. اگر شما مردد هم شدید که شاید ظهور آن همین باشد. یک وقت احراز این ظهور را می کنید که این بزرگان فرمودند یک وقت هم هست که می گوید محتمل الامرین است. اگر هم محتمل الامرین هم باشد باز استدلال دیگر عقیم می شود دیگر. چون احراز ترک استفسال و این که این مقام جای ترک استفسال است پیدا نمی شود برای ما. این استدلال و مناقشه ای این بزرگان.

در این جا ممکن است لقائل آن یقول که در بیع دیگران مال شخص آخر را در اذهان عرفیه و عقلائیه این است که باید اذن بگیرند. این لازم است. اگر نهی هم کرده بعد بخواهد باید بیاید اذن بگیرد. نهی هم نکرده باید اذن بگیرد. آخر مال دیگری را که همین جوری نباید برود بفروشد. باید برود اذن بگیرد. صحت فعلیه ای این که شخصی که ولی امری نیست وکیل نیست نه ولایت دارد و نه وکالت دارد این است که اذن بگیرد. این سید در اثر این که می آید این را طرح می کند که اذن نگرفته می خواهد بگوید یعنی آن شرط صحت معامله که اذن است این در کار نبوده. و این نبودن این شرط ارتکازی عرفی برای نبودن. البته همراه با این است که قبلاً نهی هم کرده باشد یا نکرده باشد. پس بنابراین جای استفسال هست و اگر حکم واقعی واقعاً تفاوت می کند که اگر در واقع نهی کرده باشد فضولی قابل تصحیح نیست با اجازه ای بعد قابل تصحیح نیست. اگر نهی نکرده باشد فقط عدم اذن باشد و عدم سؤال باشد قابل تصحیح است با اجازه ای بعد. این جا جای این است که امام علیه السلام سؤال بفرمایند. و این که شما بگویید ظاهر کلام سید اول این است که نهی ای نکرده بوده چون اگر نهی کرده بود مناسب این بود که آن را بگوید نه این بیاید بگوید که اذن نگرفته. جوابش این است که نه این ظاهر نیست بعد از آن که در ارتکاز عقلائی این است که باید کسی که مال دیگری را می خواهد بفروشد بیاید اذن بگیرد. از این جهت می خواهد بگوید که آقا این شرط وجود نداشته که اذن گرفتن از من باشد. از من اذن نگرفته و فروخته. حالا نهی هم کرده بودم یا نهی نکرده بودم. بالاخره این شرط وجود نداشته.

فلذاست یُمكن أن يُقال، فلذا مرحوم سید در حاشیه فرموده این حرفی که زده می‌شود که ظهورش در این هست ایشان می‌گوید مثلاً کما تری است. دیگر توضیح نداده که حالا چرا کما تری؟ توضیح آن ممکن است همین باشد که عرض کردیم.

س: مقام مقام مناظره و مشاجره بوده، آمدند پیش امام خواستند امام به نفع یکی حکم کند، معمولاً دو نفر که متنازعین هستند و تنازع‌شان را می‌برند پیش حاکم می‌گویند معمولاً اگر چیز دیگری دخیل باشد که اقوی و اشد دعا کرده باشد منطناً برای این که حکم له آن‌ها صادر بشود این‌ها را بیان می‌کنند.

ج: آن چه می‌داند که دخیل است یا دخیل نیست؟

س: در اذهان عقلاء قطعاً و قطعاً اگر کسی قبلاً نهی کرده باشد با بیع فضولی را و این را به قول معروف بخواهد در مقام مشاجره بیان بکند قطعاً عقلاء معمولاً بیان می‌کنند چرا؟ چون فقط ... بله حکم واقعی صحت بیع و نفوذ بیع وابسته به اذن است و عقلاء دائر مدار اذن می‌دیدند فلذا گفته بغیر اذن مولا. اما این مقام، مقام تنازع است. در مقام تنازع برای این که پیش حاکم بیایند احراز بکند حاکم که حق به نفع کی هست و لو این که حکم واقعی دائر مدار اذن هست اما این جا البیق به مقام این است که بیاید ذکر بکند. به این که من به او هم گفته بودم که این طور است.

ج: ببینید این تأکید می‌شود ولی آن که جان مطلب هست همان طور که عرض کردم این است که اذن نداشته. چون آن که در ارتکاز است اذن لازم بوده می‌گوید یا آقا بدون اذن بوده حالا این اذن نگرفته بوده ...

س: نه سؤال سائل به وضوح است عرض این است که در مقام بخاطر قرینه‌ی تنازع ذو وجوه نمی‌شود و ظاهر در این است که صرف عدم الاذن است نه ردع هم بوده. بخاطر این.

ج: بله.

س: حالا آن چیزی که سابقاً فرمودید که اگر ما بگوییم از قضاوت خاص امیر المؤمنین سلام الله علیه بوده بعد دیگر این که ما بیایم بگوییم که قضیه‌ی کلی می‌خواسته بگوید بعد دیگر ترک استفعال کرده؟؟؟

ج: نه آن که ولیده را بگیرد ببرد خب درست است. ولیده را بگیر ببر. چون ملک خودش بوده و معامله هم که فضولی بوده. اما آن بچه را چرا؟ آن جایی که بچه را بگوید دو تا گفتیم که جواب دارد یکی این که از باب ولایت امیر المؤمنین سلام الله علیه باشد یا این که نه، اصلاً حکم شرعی این است حکم شرعی این است که چنین مواردی آن فرزند ولیده این در استحقاق سید اول است منتها والد او می‌تواند با پرداخت پول و ثمن او بیاید او را برای خودش برگرداند. ولی حکم اولی شرعی اصلاً این است. قانون شرع و الهی آن این است. به ولایت ربطی ندارد. اصلاً قانون شرع این است. خب این اشکالی ندارد آن حرف‌ها بخاطر آن ولد بود. اما نه بخاطر ولیده. ولیده را که خب او دارد می‌گوید آقا این ملک من بوده پسر من هم آمده بدون اجازه‌ی من این را فروخته. خب حضرت

می‌فرمایند خب بدون اجازه‌ی شما فروخته، بدون اذن شما فروخته، حضرت نپرسید که نهی هم کرده بودی؟ یا فقط نیامده اذن بگیرد؟ فهم شیخ رضوان‌الله علیه که ترک استفصال فرموده فهم قوی‌ای هست حالا و لو اعلام دیگر هم بزرگانی هستند بعضی اجلاء معاصر هم به آن‌ها بیش‌تر تمایل دارند و لکن خب گاهی ممکن است که شیخ اعظم یک طرفه در مقابل عده‌ای از اعاضم بتواند قرار بگیرد.

خب این یک. پس بنابراین استدلال به روایت محمد بن قیس لا یخلوا عن قوه که بگوییم که ما این روایت خاصه را هم در مقام داریم.

دلیل دومی که به آن استدلال فرمودند و می‌شود به آن استدلال کرد حالا همین ... ببخشید این روایت محمد بن قیس را یک تقریب دیگری هم برای آن هست. و آن این است که امام رضوان‌الله علیه تقریب دومی را هم برای روایت محمد بن قیس بیان فرمودند. و آن این است که از این روایت شریفه درست است حالا آن مسئله‌ی استفصال را ما اشکال کردیم ولی از روایت استفاده می‌شود که وقتی این سید آمد و دید که پسرش این ولیده را برداشته فروخته، آمد طرح دعوا کرد رفت خدمت امیرالمؤمنین و شکایت کرد که این آمده این کار را کرده پس ایشان، این سید اول رد کرد آن معامله را. اگر رد نکرده بود تنفیذ کرده بود که دیگر نمی‌رفت خدمت امیرالمؤمنین شکایت بکند. پس از این روایت استفاده می‌شود که او این معامله را رد کرده بوده در عین حالا امام علی سلام‌الله علیه چه فرمود؟ فرمود این کار را بکن اگر اجازه بکند درست می‌شود. پس این روایت دلالت می‌کند بر این‌که اجازه‌ی بعد الرد نافذ. وقتی اجازه‌ی بعد الرد نافذ، پس به طریق اولی برای نهی قبل از معامله، چون همان‌طور که ان شاءالله بعداً خواهد آمد بحث مفصلی است. تقریباً اجماع داریم قولاً واحداً است که اجازه‌ی بعد الرد مؤثر نیست نافذ نیست. خب این روایت دارد می‌گوید اگر بعد الرد هم آمد اجازه کرد این معامله صحیح است خب پس بالاولویة القطعیة دلالت می‌کند بر این‌که اگر ردی بعد از معامله نبوده فقط قبل از معامله یک نهی‌ای بوده آن صورت تمام است و درست است.

س: شما رد قولی منظورتان است؟

ج: بله مگر الان ما به اجماع تمسک کردیم؟

س: دلیل مسأله اجماع هست دیگر.

س: اولویتش را این‌جوری توضیح دادید که چون آن طرف اجماع است...

ج: نه خواستیم قوت آن را بگوییم نه این‌که دلیل ما حالا اجماع باشد.

امام فرمودند «و یُمكن أن یقال إن الظاهر من بعض فقراتها» فقرات همین صحیح‌ه‌ی محمد بن قیس. «أن السید الاول ردّ البیع» بعد از آن‌که مطلع شد بیع را رد کرد و الا نمی‌رفت دادگاه. «و اظهر عدم رضاه به» اظهار کرد که من راضی نیستم فلذا این‌ها را کشاند به دادگاه. «فلو كان البیع مع ردّه صالحاً لتعقّب الاجازة» اگر بیع با این‌که رد

شده این صلاحیت دارد که بعداً با اجازه درست بشود «لکان صالحاً له مع نهیه بالاولویة و بدلالة الالتزام». این استدلال.

این جا خود امام یک ان قلتی را طرح می کنند. می فرمایند که ما اجماع داریم بر این که مع الرد آن معامله از بین می رود منهدم می شود باطل می شود کأن لم یکن می شود. این را اجماع داریم. پس بنابراین این روایت مدلول آن مخالف اجماع است. وقتی مدلول آن مخالف اجماع شد مدلول مطابقی آن مخالف اجماع شد قابل اخذ نیست. فکیف یُمكن الاخذ به مدلول التزامی و اولویت آن؟ مدلول التزامی تابع مدلول مطابقی است. مدلول مطابقی آن خلاف اجماع است نمی شود اخذش کرد. بنابراین به مدلول التزامی هم نمی شود اخذ کرد. «و لو قیل إنّ الاجماع قائمٌ علی الهدم مع الردّ» یعنی هدم آن معامله. «فلا معنی للاخذ بدلالة الالتزام مع بطلان الحكم فی المطابقة».

از این جواب می دهد. می فرمایند «إنّ الاجماع لم یهدم الدلالة بل قام علی أنّ الرد یوجب الهدم» خلاصه ی فرمایش ایشان در مقام جواب این است که ببینید این اجماع که نمی گوید روایت محمد بن قیس دلالت ندارد. اجماع می گوید بیعی که فضولاً انجام شده و اصیل آمد رد کرد آن را، این بیع منهدم است نابود است. این حرف را می زند. اما نمی گوید که این روایت دلالت ندارد. اجماع نداریم بر عدم دلالت روایت. پس بنابراین این روایت ما، محمد بن قیس بر دو چیز دلالت می کند. یکی دلالت می کند بر صحت بیعی که رد شده بعد اجازه داده شده و یکی هم دلالت می کند التزاماً بر این که بیعی که مسبوق به رد باشد ولی بعد اجازه بشود این هم صحیح است. خب این دو تا مدلول است یکی از این مدلول ها مخالف اجماع است رفع ید از آن می کنیم. مدلول دومی را چرا رفع ید نکنیم از آن؟ بله اگر اجماع داشتیم که این روایت دلالت ندارد خب بله. اما اجماع نداریم که این روایت دلالت ندارد. ما وجداناً می بینیم روایت بر دو چیز دلالت دارد. دو تا مدلول دارد یک مدلول آن خلاف اجماع هست خب لا نأخذ به. یک مدلول دیگر آن خلاف اجماع نیست خب نأخذ به.

س: پس به قیاس اولویت نشد دیگر نه؟ با این بیان.

ج: اولویت شد دلالت اولیت هم وجود دارد. دلالت که محقق هست سر جای خودش. منتها آن مدلول بالاولویه خلاف اجماع نیست اخذ می کنیم آن را. آن مدلول اولی و مطابقی خلاف اجماع هست لا نأخذ به. یُقال إنّ الاجماع لو قیل أنّ مطلب در جواب آن گفته می شود «إنّ الاجماع لم یهدم الدلالة بل قام علی أنّ الردّ یوجب الهدم» یعنی هدم آن بیع، نه این که آن روایت دلالت ندارد. «و دلیل حجية الخبر الواحد شاملٌ للمعنی المطابقی و الالتزامی فی عرض واحد» هر دو را دارد حجت می کند. «و لیست حجیته فی الالتزامی تابعهٌ لحجیته فی المطابقی» بله در وجودش دلالت التزامی در تحقق آن تابع دلالت مطابقی هست. این درست است اگر دلالت مطابقی نباشد چه طور دلالت التزامی درست می شود؟ چون دلالت التزام دلالت لفظ است بر خارج از معنای مطابقی و موضوع لهی آن. این درست است. اما در حجیت چی؟ این یک موضوع برای حجیت است. این هم

یک موضوع برای حجیت است حالا آن یکی که مطابقی باشد خلاف اجماع هست نمی‌توانیم اخذ بکنیم حجیت ندارد آن یکی چرا نداشته باشد؟ «و لیست حجیته فی الالتزامی تابعهً لحجیته للمطابقی فإذا سقطت الحجیة فی المعنی المطابقی بقى فی المعنی الالتزامی نظیر ما یقال فی الدلیلین المتعارضین»

س: صدور روایت زیر سؤال نمی‌رود؟ وقتی که یکی از مدلولات آن مخالف اجماع است صدور روایت زیر سؤال نمی‌رود؟

ج: چرا برود؟

س: چون دلالت مطابقی آن خلاف اجماع هست.

ج: باشد.

س: مطمئن نمی‌شویم.

ج: نه ادله‌ی حجیت نمی‌گیرد آن را. اما آن دیگری را چرا نگیرد؟ حرف همین است دیگر. ایشان می‌فرماید که ما دو تا دلالت داریم یا نه؟ انکار دو تا دلالت را که نمی‌توانیم بکنیم این روایت بالاخره این دو تا دلالت را دارد یا تدارد؟ پس این کلام این روایت محمد بن قیس دو تا دلالت را که دارد این که قابل انکار نیست این دلالت را دارد آن دلالت را هم دارد.

س: در عرض هم هستند؟

ج: نه دلالت‌ها در طول است درست است. دلالت التزامی در طول دلالت مطابقی هست.

اما الان بالاخره این دلالت مطابقی آمده پس آن دلالت التزامی هم می‌آید. اگر الان مثلاً کسی بگوید الان شب است خب این دورغ است اما این کلام دارد دلالت می‌کند که اگر گفت الان شب است دلالت می‌کند این کلام بر این که پس خورشید هم طالع نیست. اگر الان دارد دلالت می‌کند... این کلامی که دارد می‌گوید الان شب است خب به مدلول التزامی هم می‌گوید پس خورشید طالع نیست دیگر. این را که نمی‌شود از آن جدا کرد. پس این دو تا دلالت‌ها وجود دارد. شارع آمده گفته که دلالت حجت است. ظواهر حجت است. خب این ظاهر است آن هم ظاهر است پس حجیت روی هر دو می‌خواهد سوار بشود یکی از آن‌ها چون خلاف اجماع هست و ادله‌ی حجیت مقید است به این که آن ظاهری که خلاف اجماع نباشد پس بنابراین آن که خلاف اجماع هست ادله‌ی حجیت نمی‌گیرد آن را. اما آن التزامی چرا نگیرد؟ خب می‌گیرد.

خب می‌فرماید «نظیر ما یقال فی الدلیلین المتعارضین» در دلیلین متعارضین علماء چه می‌گویند؟ می‌گویند به مدلول‌های مطابقی این دو دلیل نمی‌شود اخذ کرد. اما به دلیل التزامی آن که نفی ثالث باشد که می‌شود. یکی گفته فلان دعا عند رؤیة الهلال واجب. یکی آمده گفته دعا عند رؤیة الهلال حرام. خب این‌ها تعارض دارند در مدلول مطابقی‌شان. اما نفی ثالث می‌آید بالاخره این دو تا روایت می‌گوید مستحب نیست. اگر هست این

می‌گوید واجب است آن می‌گوید حرام است. هر دو در نفی استحباب شریک هستند. خب آقایان فرمودند که نفی ثالث می‌شود فتوا می‌دهیم که طبق این دو تا روایت دیگر مستحب نیست. اما نه به وجوب می‌توانیم اخذ بکنیم و نه به حرمت می‌توانیم اخذ بکنیم. این فرمایشی است که حالا ایشان در مقام تقریب آخر فرمودند که این تقریب غیر از تقریب شیخ است. شیخ بر اساس ترک استفصال فرمود که ایشان مناقشه کرد ولی این یک بیان آخری است که این جوری بگوییم. حالا ایشان در این مقام خواستند که این مطلب را بپزند. تا حالا بعد ببینیم اشکال می‌فرمایند بر این مطلب یا اشکال نمی‌کنند.

ایشان می‌فرمایند که.... یک اشکالی که ایشان دارند؛ اشکال اول این است که ما این اولییتی که شما گفتید و دلالت التزامی که گفتید این را قبول نداریم که اگر بعد الرد معامله قابل تصحیح است به اجازه، پس بالاولویه در آن جا هم قابل تصحیح است بالا اجازه. این اولویت را نه یک اولویت احتمالی است. ما قطع به چنین اولییتی نداریم. فلذا می‌فرمایند «و لا سیما فی دعوی الاولویه و حجیتها و دعوی القطع مجازفه» اگر می‌خواهید بگویید ما یقین داریم به اولویت مجازفه است. یعنی حرف بلا دلیل است زور است. اگر هم یقین ندارید و اطمینان هم ندارید خب ظن هست. ظن به اولویت که لا یُغنی من الحق شیئاً، به درد نمی‌خورد. و به عبارۀ آخری این‌ها یک احکام تعبدی هست. ملاکات آن که دست ما نیست که ما بدانیم اولویت بخواهیم در این جاها و یقین پیدا کنیم به اولویت. و وجه این‌که بگوییم اولویت ندارد این است توضیح آن، کسی ممکن است که بگوید وقتی قبلاً نهی کرده منع کرده آن نهی قبلی و منع قبلی اصلاً نمی‌گذارد معامله‌ای پا بگیرد. فلذا می‌گوید که آقا بعد هم قابل اجازه نیست. معامله پا نگرفته. اتفاقاً دیروز هم توی اذهان بعضی از آقایان بود که تشریف آوردند این‌جا می‌فرمودند که خب اگر قبلاً نهی کرده اصلاً معامله درست نمی‌شود. رخ نمی‌دهد. اما رد بعد المعامله، نه، معامله محقق شده خب یک چیزی محقق شده این آمد رد کرد رد آن‌که باعث نمی‌شود که معامله از بین برود. حالا بعد پشیمان شد گفت بی‌خود رد کردی. امضیت. بنابراین این جوری نیست که اگر این‌جا را شارع بفرماید که درست است به طریق اولی باید آن‌جا را هم بگوید که درست است. ممکن است که آن‌جا بگوید آقا چون نهی کرده بود منع کرده بود این نهی و منع اصلاً مانع می‌شود از این‌که یک معامله‌ای محقق بشود. پس یک فارق بینهما هست که ممکن است بر اساس این فارق کسی بگوید اولویت این‌جا تمام نیست. پس بنابراین این اولویت تمام است. و اما این مسئله که... این خودش یک مسئله‌ی اصولی و مهمی است که ایشان حالا این‌جا مطرح کردند که بگوییم مدلول مطابقی حجیت نداشته باشد مدلول التزامی حجیت داشته باشد این‌جا ایشان یک مطالبی دارند چون این مطلب سیال است و در همه جای فقه به درد انسان می‌خورد ان شاءالله راجع به این مطلب ایشان در جلسه‌ی بعد صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه
موضوع: بیع فضولی
تاریخ ۱۴۰۱/۰۲/۱۸

پایان.